

# رهاسازی قرآن از خوانش‌های مردسالارانه

مروری بر کتاب «زنان مؤمن در اسلام»

اثر اسما بارلاس

محبوبه سمائی صحنه‌سرائی

اسما بارلاس (متولد ۱۹۵۰، پاکستان) استاد بازنشسته دانشکده علوم سیاسی کالج ایتاکا در نیویورک است که سال‌ها مدیریت مرکز مطالعات فرهنگی، نژادی و قومی را در آنجا برعهده داشته است. او فعالیت حرفه‌ای خود را در وزارت خارجه پاکستان آغاز کرد اما به دلیل انتقاد از سیاست‌های ژنرال ضیاءالحق، رئیس دولت وقت، از آنجا اخراج شد. مدتی بعد به امریکا مهاجرت کرد، پناهندگی سیاسی گرفت و بعدتر در رشته مطالعات بین‌الملل از دانشگاه دنور فارغ‌التحصیل شد. زمینه‌های پژوهشی مورد علاقه او اسلام و هرمنوتیک قرآن، سیاست‌های جنسی در اسلام، استعمار و استعمارزدایی است. کتاب «زنان مؤمن در اسلام: خوانش‌زدایی تفسیرهای مردسالارانه از اسلام»، مهم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین اثر بارلاس، در ۲۰۰۲ در امریکا به چاپ رسید. بعدتر، کتاب یا مقالاتی برگرفته از آن به چندین زبان ترجمه شد و نویسنده در چندین کشور اسلامی از جمله ترکیه، اندونزی و مصر درباره آن سخنرانی کرد. بارلاس در این کتاب ضمن انتقاد از خوانش‌های مردسالارانه از قرآن، خوانش خود را ارائه می‌دهد که مبتنی بر ماهیت برابری طلبانه آموزه‌های قرآنی است. برخلاف ادعای برخی مسلمانان و همچنین فمینیست‌هایی که اسلام را نظام دینی مردسالارانه و ارائه‌دهنده الگوهای نابرابری جنسی و فرومایگی زنان می‌دانند، بارلاس از اسلام دفاع می‌کند و به رغم دیرپایی چنین خوانش‌هایی از قرآن، که توجیه‌گر ظلم جنسی در بسیاری از جوامع است، در زمینه‌های تاریخی و هرمنوتیکی علیه آنان استدلال می‌آورد. بارلاس در پروژه فکری و آثارش وام‌دار آمنه ودود، نومسلمان امریکایی و نویسنده کتاب «قرآن و زن»، است، چنان‌که در همین کتاب فراوان به او ارجاع می‌دهد و در ابتدای آن نیز به‌طور ویژه از او قدردانی می‌کند؛ او حتی مقاله‌ای مستقل در معرفی ودود و روش تفسیری‌اش تألیف کرده که به فارسی هم ترجمه شده است.



نویسنده در فصل اول کتاب با نام «قرآن و زنان مسلمان» انگیزه‌ها، اهداف، و روش‌شناسی‌اش را توضیح می‌دهد و میان دو خوانش مردسالارانه و آزادی‌بخش از قرآن تمایز قائل می‌شود. در ادامه، کتاب به دو بخش مجزا تقسیم می‌شود. بخش اول خود شامل دو فصل است: «متن‌ها و متنیّت‌ها: قرآن، تفسیر و احادیث» و «بینامتنیت‌ها و بافت‌های فرامتنی: سنت، شریعت و حکومت». هدف بخش اول نقد روش‌هایی است که مسلمانان با استفاده از آن‌ها به خوانش‌های مردسالارانه از قرآن رسیده‌اند. نویسنده مطالعه این بخش را برای کسانی ضروری می‌داند که با موضوع کتاب آشنایی چندانی ندارند، اما می‌گویند آنان که با موضوع آشنا ترند می‌توانند از بخش دوم کتاب شروع کنند. در این بخش، بارلاس در قالب چهار فصل می‌کوشد خوانش خود را از موضوعات مربوط به جنسیت در قرآن عرضه کند. هدف بخش دوم تأکید بر جنبه‌هایی از تعالیم قرآنی است که منجر به نظریه‌پردازی برابری جنسی می‌شوند. پایان بخش کتاب پی‌نوشتی هشت صفحه‌ای است که نگاهی کلی به کتاب و اهداف آن دارد و به این پرسش می‌پردازد که آیا متن مسئول خوانش (نا) صحیح خود است یا عوامل دیگری در این امر مؤثرند؟

کتاب «زنان مؤمن در اسلام»، چنانکه خود بارلاس می‌گوید، پیرامون دو سؤال سامان یافته است که به اعتقاد او هم اهمیت نظری دارند و هم برای مسلمانان، به‌ویژه زنان، نتایج واقعی در بر دارند. سؤال نخست و اصلی این است که آیا قرآن متنی مردسالارانه است و آیا این متن به ما می‌آموزد که خدا رابطه خاصی با مردان دارد، طوری که آنان صفات الهی دارند و ذات زنان ضعیف، ناپاک، یا گناه‌کار است؟ سؤال دوم، که ارتباط تنگاتنگی با پرسش نخست دارد، این است که آیا قرآن سعادت و رستگاری زنان را ممکن می‌داند؟

پیش از پاسخ به این دو پرسش، بارلاس «مردسالاری» را تعریف می‌کند چرا که معتقد است بدون تعریف مردسالاری معلوم نمی‌شود که رفتار قرآن تضعیف‌کننده هسته اصلی ایدئولوژی مردسالاری است. از نظر او، مردسالاری در دو سطح تعریف می‌شود. در سطح محدود، مردسالاری حالت تاریخی خاصی از حاکمیت پدران است که در شکل‌های دینی و سنتی خود بین تصور خدا به‌عنوان پدر/مذکر و ادعای حاکمیت شوهر بر همسر و فرزندان پیوستگی واقعی و نمادین ایجاد می‌کند. در سطح گسترده، مردسالاری سیاست تبعیض جنسی است که با تبدیل «جنس زیستی» به «جنسیت سیاسی‌شده» مذکرها را برتری می‌دهد و زن را تبدیل به موجودی



متفاوت و نابرابر، فرومایه‌تر، یا «دیگری» می‌کند. بدین شکل، نابرابری‌های اجتماعی/جنسی را به زیست‌شناسی نسبت می‌دهد و میان تفاوت‌های جنسی/زیست‌شناختی با دوگانگی/نابرابری جنسیتی تمایز نمی‌گذارد.

بارلاس امیدوار است نشان دهد معرفت‌شناسی قرآن نه تنها ذاتاً ضد مردسالاری است، بلکه به ما اجازه می‌دهد دربارهٔ برابری بنیادین جنس‌ها نظریه‌پردازی کنیم. او با به‌کارگیری تعاریف مردسالاری و با استفاده از روش‌شناسی تفسیری یا هرمنوتیکی که از خود قرآن استخراج کرده به سراغ دو پرسش اصلی کتاب می‌رود؛ به سؤال نخست پاسخ منفی و به سؤال دوم پاسخ مثبت می‌دهد. بارلاس روش‌شناسی تفسیری خود را در خوانش قرآن و بازیابی معنای حقیقی آن «هرمنوتیک قرآنی» می‌نامد چرا که آن را کاملاً برگرفته از خود قرآن می‌داند.

در فصل دوم، بارلاس در استدلال تاریخی خود می‌کوشد ماهیت سیاست‌های جنسی/متنی را در جوامع مسلمان مشخص کند، به‌ویژه روندهایی را که منتهی به تفسیر مردسالارانه از قرآن شده‌اند. اگرچه بارلاس ادعا نمی‌کند تاریخ اسلام را توضیح داده، اطمینان دارد توضیحات این فصل روشن می‌کند که چگونه مسلمانان به تعریف معرفت‌شناسی و روش‌شناسی دینی و در نتیجه به خوانش قرآن رسیده‌اند. به‌نظر بارلاس، برای فهم چگونگی تولید معنای دینی و به‌ویژه تفسیر قرآن از سوی مسلمانان ضرورت دارد مطالبی دربارهٔ متون دینی اولیهٔ مسلمانان، چگونگی خوانش آن‌ها، و روابط آن متون با یکدیگر و نیز با جامعه و قانون و حکومت طی سده‌های نخست اسلام بدانیم.

بارلاس در این فصل در پی دو هدف است. نخست اینکه نشان دهد روش‌شناسی سنتی مسلمانان در خوانش قرآن چگونه به خلط قرآن با متون دینی ثانویه و به حاشیه بردن قرآن در گفتمان دینی مسلمانان منجر می‌شود. دوم اینکه با بررسی دو نوع مفهوم‌سازی محافظه‌کارانه و منتقدانه از رابطهٔ بین کلام الهی و زمان، پیامدهای هر یک از این دیدگاه‌ها را در تفسیر قرآن بررسی کند. به‌طور خلاصه، از دیدگاه بارلاس، نظریه‌پردازان انتقادی هر سه فرض محافظه‌کاران دربارهٔ کلام الهی را معکوس مطرح می‌کنند: کلام الهی در زمان تاریخی رخ می‌دهد؛ این طور نیست که کلام الهی تنها در زمان رخداد خود به بهترین نحو فهمیده شود؛ و کلام الهی با تفسیر خود یکی نیست. از نظر بارلاس، نظریه‌پردازان انتقادی آموزهٔ جهان‌شمولی قرآن را رد نمی‌کنند



بلکه معتقدند جهان شمولی قرآن در توانایی نسل های جدید مؤمنان برای استخراج معانی جدید از آن با تکیه بر عقل و علم فردی شان قابل پذیرش است؛ همان چیزی که خود قرآن از ما می خواهد. به گفته بارلاس، این امر مستلزم آن است که قرآن را با شیوه های جدید خوانش دوباره بافت مند کنیم. خوانش های جدید نه تنها مطلوب بلکه ضروری اند زیرا دانش ما از قرآن پیوسته در حال تحول است.

در فصل سوم، بارلاس به طور خاص بر نقش سنت، قانون، حکومت، و جوامع تفسیری در شکل دهی تفسیر قرآن و نیز معرفت شناسی و روش شناسی اسلامی در دوره های نخست اسلام تمرکز می کند. او می خواهد روشن کند چرا مسلمانان به طور سنتی قرآن را با روش های محدود کننده خوانده اند و چرا امروز خوانش آزادی بخش قرآن دشوار است. او بحث را به چند بخش تقسیم می کند: ابتدا با رویکرد تاریخی از تغییر جایگاه سنت در مقایسه با قرآن به عنوان منبع دین، کنار گذاشتن اجتهاد و استفاده از احادیث به جای آن ها، شکل گیری و تثبیت مکاتب فقهی و در نتیجه بسته شدن راه برای خوانش های دیگری از دین و شریعت سخن می گوید و در نهایت بر نیاز به بازبینی احکام اسلامی در عصر حاضر تأکید می کند. او با استناد به بررسی های روش شناسانه درباره آثار تفسیری می گوید تفاسیر قرآن چارچوبی «از پیش تعیین شده» دارند: هر چند خود متن را می توان تفسیر کرد اما اصول این تفسیر قابل تغییر نیستند و به دلیل تمایل به حفظ پیوستگی با گذشته، از زمان ظهور اسلام تاکنون به لحاظ متنی و تاریخی تداوم فوق العاده ای را در معنای دینی می بینیم. او می گوید در دوره عباسیان نقش حکومت و علما در تولید مفاهیم دینی از راه اجماع به جای اجتهاد، که نماینده تفکر انتقادی است، منجر به قدرت گرفتن فکر محافظه کارانه شد که روایتی جدید از تاریخ ارائه می داد و خاطره حضور فعال زنان در اجتماع را با تصویر زنانی که حق برابر ندارند جایگزین کرد.

در فصل چهارم، بارلاس با بررسی موردی آیات قرآن نشان می دهد که تصویری که خدا از خود در قرآن به نمایش می گذارد و همین طور روایتی که از شخصیت پیامبران ارائه می کند با تصورات سنتی پدرسالارانه در تضاد است که خدا و پیامبر را پدر و پدر/مذکر را قانون گذار و حاکم معرفی می کنند. جنبه هرمنوتیکی استدلال بارلاس در تمام کتاب بازیابی آن چیزی است که او معرفت شناسی برابری طلبانه و ضد مردسالارانه قرآن می نامد. او این استدلال را در سه مرحله



انجام می‌دهد: در نخستین مرحله، به اصل چندمعنایی متن استناد می‌کند تا نشان دهد متن‌ها می‌توانند به چند روش خوانده شوند، و از این طریق، تقلیل‌گرایی تفسیری را نقد می‌کند و نمی‌پذیرد که قرآن را فقط می‌توانیم به روش‌های مردسالارانه بخوانیم. در مرحله دوم، علیه نسبت‌گرایی تفسیری استدلال می‌کند و می‌گوید همه خوانش‌های متن به یک اندازه صحیح نیستند. در مرحله سوم، کلیدهایی هرمنوتیکی برای خوانش قرآن در ماهیت هستی‌شناسی یا خودافشایی الهی تعیین می‌کند.

او به سه جنبه از خودافشایی الهی اشاره می‌کند که موجب خوانش‌های آزادی‌بخش از قرآن می‌شوند: توحید، عدالت، و قیاس‌ناپذیری. توحید یعنی حاکمیت مطلق خداوند. پس هر خوانشی از قرآن که مبین شباهت‌هایی حتی ملایم بین خدا و مذکرها باشد، باید به عنوان بدعتی تحمل‌ناپذیر طرد شود. عدل یعنی خداوند هرگز به احدی ظلم نمی‌کند، پس گفتار خداوند نیز نمی‌تواند ظلم به دیگران را تعلیم دهد. بنابراین، هر تفسیری که ظلم، نابرابری و مردسالاری را به قرآن نسبت دهد، مطرود است. قیاس‌ناپذیری خداوند نیز در قرآن کاملاً مشهود است زیرا قرآن قاطعانه هرگونه جنسیت‌انگاری و تولید نسل خداوند را رد می‌کند، پس خداوند نه مذکر است نه شبیه کسی.

در بخش‌هایی از کتاب بارلاس توضیح می‌دهد که قرآن علاوه بر این اصول الهیاتی، معیارهای روش‌شناختی ویژه‌ای برای خوانش خود معرفی می‌کند که بر اصول کلیت‌نگری متن، خوانش برای بهترین معانی، و استفاده از استدلال تحلیلی در تفسیر تأکید دارند. او در تبیین دیدگاه خود به آیاتی از قرآن استناد می‌کند. در دیدگاه او، منطقی است که بپذیریم خوانش‌های مجاز متنی/بافتی باید با هدف کلی اخلاقی آموزه‌های قرآنی مرتبط باشند، درون‌متنی باشند و البته بافت نزول را در نظر بگیرند، متن را یک واحد منسجم ببینند، آیات روشن و محکم را بر آیات متشابه ترجیح دهند و به دنبال پرهیز از ابهام باشند.

مسیر کلی تلاش بارلاس در این کتاب مطابق نظریه دو حرکتی فضل‌الرحمان است، یعنی حرکت اول از حال به گذشته و حرکت دوم بازگشت به حال. در حرکت اول، بافت تاریخی نزول قرآن را بررسی می‌کند تا ماهیت برابری طلبانه و ضد مردسالارانه قرآن را اثبات کند (خوانش پس‌پشت متن یا بازسازی بافت تاریخی پیدایی متن). سپس در حرکت دوم به بازیابی شالوده



قرآنی برابری جنسی در اسلام می‌پردازد (خوانش پیش‌روی متن یا بافت‌مندسازی دوباره متن با توجه به نیازهای حال).

فصل پنجم، «قرآن، جنس/جنسیت، و امور جنسی»، مفاهیم مشابهت، تفاوت و برابری را در قرآن بررسی می‌کند و تقابل متن قرآن را با نظریه‌های مردسالارانه مدرن - که بر تفاوت‌های طبیعی دو جنس تأکید دارند و مرد را سوژهٔ دکارتی و فرد اندیشمند و زن را دیگری می‌دانند - نیز نشان می‌دهد. او موضع قرآن دربارهٔ انسان را غیرجنسی توصیف می‌کند و به نقل از آمنه ودود می‌گوید که در قرآن مردان و زنان به واسطهٔ ویژگی‌های جنسی‌شان در مقابل هم قرار نگرفته‌اند.

به بیان او، تفاسیر مردسالارانه از قرآن ناشی از خود متن قرآن نیست زیرا این متن عاری از این‌گونه اتهامات است، بلکه ناشی از شیوه‌هایی است که مسلمانان طی تاریخ به اشتباه برای خوانش قرآن به کار گرفته‌اند. پس باید به لحاظ تاریخی بررسی کنیم خوانش قرآن را چه کسانی، چگونه (قلمرو هرمنوتیکی)، و در کدام بافت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی انجام داده‌اند. او به این نتیجه می‌رسد که خوانش قرآن در طی تاریخ در بافتی مردسالارانه و به دست مردانی انجام شده است که اصول هرمنوتیکی و الهیاتی‌ای را که خود قرآن برای خوانش خود معرفی کرده است نادیده گرفته‌اند و در نتیجه خوانشی زن‌ستیزانه از قرآن ارائه داده‌اند.

از نگاه بارلاس، درحالی‌که هیچ تعریف مشترک جهانی از برابری جنسی وجود ندارد، معمولاً تفاوت‌ها شاهی بر نابرابری تلقی می‌شوند. به این ترتیب، رفتار متفاوت قرآن با زنان و مردان در برخی مسائل (مانند ازدواج، طلاق، ارث، و شهادت دادن) شاهی بر ماهیت مردسالارانهٔ قرآن ارزیابی می‌شود. بارلاس علیه این دیدگاه استدلال می‌کند و می‌گوید رفتار متفاوت با زنان و مردان همیشه به معنای رفتار نابرابر با آن‌ها نیست و رفتار یکسان با آن‌ها نیز لزوماً به معنای رفتار برابر با آن‌ها نیست.

در فصل ششم، «خانواده و ازدواج»، بارلاس می‌کوشد نشان دهد خانواده در اسلام نهادی پدرسالارانه نیست چراکه برخورد قرآن با زنان و مردان در جایگاه والد و همسر بر اساس پیش‌فرض‌های برتری مردان یا نابرابری جنسی نیست. او دیدگاه قرآن دربارهٔ والدین و مسئولیت‌هایشان و نیز روابط همسران را مؤید اصل هم‌ارزی آنان و برخلاف مفهوم‌سازی‌های موجود در نظام‌های مردسالارانه می‌داند و آن را از هر دو تفکر مبتنی بر فمینیسم و مردسالاری



متمایز می‌کند. به اعتقاد او، صرف توصیف نظام مردسالاری در قرآن به معنای دفاع از آن نیست. به علاوه، احکام قرآن دربارهٔ مسائلی چون چندهمسری و «ضرب» زنان، که در معرض سوءتعبیرهای جدی بوده‌اند، ماهیتی محدودکننده داشته و در مقام جوازبخشی نبوده‌اند. در خوانش بارلاس، معرفت‌شناسی ضد مردسالارانهٔ قرآن نه تنها دیدگاه‌های خداوند به‌عنوان پدر/مذکر، بلکه نظریه‌های حق پدر و نظریه‌های تبعیض جنسی را رد می‌کند.

بارلاس در پی نوشت کتاب خود توضیح می‌دهد که مسئولیت خوانش صحیح قرآن بر عهدهٔ خواننده است و قرآن مسئول خوانش‌های ناصحیح خویش نیست، زیرا هرمنوتیک درونی قرآن نه تنها راهنمای چگونگی خوانش آن، بلکه استدلالی است علیه این که آن را مسئول خوانش‌های نادرست بدانیم. به‌گفتهٔ او، قرآن در چندین آیه احتمال خوانش‌های ناصحیح خود را پیش‌بینی کرده و دربارهٔ پنهان‌کردن و تحریف آیات الهی هشدار می‌دهد. خوانش‌های تکه‌تکه، گزینشی، غیربافت‌مند، و بی‌توجه به اصول انسجام متنی نمونه‌هایی از این خوانش‌های ناصحیح‌اند. به‌گفتهٔ بارلاس، شاید به همین دلیل است که قرآن بین خود و تفسیرش، و بنابراین بین دین و شناخت ما از آن تمایز قائل می‌شود. از سویی دیگر، دعوت قرآن به یافتن بهترین خوانش‌ها نشانهٔ آن است که تمام خوانش‌ها صحیح نیستند.

در نهایت، می‌توان گفت بارلاس با تمایز گذاشتن میان اسلام و مسلمانان، قرآن را از اتهام مردسالاری و ظلم به زنان تبرئه می‌کند و مفسران را مسئول این برداشت‌های نادرست از متن می‌داند. او که خوانش خود از قرآن را کل‌گرایانه و بافت‌مند می‌داند، معتقد است قرآن از حقوق برابر زنان و مردان و همسران حمایت می‌کند و برتری انسان‌ها را نه بر مبنای جنسیت بلکه بر اساس اعمال اخلاقی‌شان می‌داند. او خوانش‌های زن‌ستیزانه از قرآن در جوامع مسلمان را نگران‌کننده و باعث تخریب چهرهٔ اصیل اسلام در جهان می‌داند و اصرار می‌ورزد که مسلمانان معاصر باید مسئولیت بازیابی معنای حقیقی و درست قرآن را بر عهده بگیرند. دیدگاه بارلاس فرصتی برای نظریه‌پردازی «برابری جنسی» از درون چارچوب تعالیم قرآن پیشنهاد می‌کند و به خوانندگان امکان می‌دهد که قرآن را نه از طریق رویه‌های تفسیری مسلمانان یا کلیشه‌های رسانه‌ای غربی، بلکه از طریق خود قرآن بفهمند.

